

مناظرات - ۶ (مناظرات آسمانی)

مناظره و گفتگوی خدای سبحان با ابلیس



بخش چهارم

بررسی نظریه شیطان درباره انسان

بعد از توضیحات مذکور در بخش قبلی، نظریه شیطان را درباره انسان و وجود خودش از نظر علمی و فلسفی و عقیدتی و قرآنی بررسی می‌کنیم و حاصل آن را به صورت چند نکته ذکر می‌کنیم:

یکم: ارزش حقیقی اشیاء به چند عامل ارتباط دارد و فقط یکی از آنها مربوط است به ماده ای که یک شیء از آن به وجود آمده و میزان آن، حتی اگر یک شیء صرفاً جنبه مادی داشته باشد. بعنوان مثال: اگر یک قطعه طلا که چیزی از آن نساخته اند با هم وزن آن نقره به همان صورت با یکدیگر سنجیده شوند، طبعاً قیمت آن دو قطعه یکسان نخواهد بود. یعنی نمیشود گفت که هر دو قطعه نوعی فلز می باشند و از معدنی استخراج شده اند. بلکه در ارزیابی و قیمت گذاری اشیاء عوامل دیگری دخالت دارد، مثل کارائی و میزان نیاز انسانها به یک شیء و میزان موجود بودن آن در طبیعت و یا در یک منطقه معین.

دوم: بعضی از اشیاء و مخلوقات تفاوت های سطحی با یکدیگر دارند مثل فلزات مختلف از قبیل طلا و نقره و مس و آهن و سنگ های قیمتی مثل عقیق و یاقوت و زمرد و الماس و امثال آنها! اما بعضی از آنها نسبت به بعضی دیگر تفاوت های عمیق و گسترده ای دارند، مثل نباتات نسبت به جمادات و مثل جانداران نسبت به هر دو!

یعنی در نباتات خاصیت رشد و تکثیر وجود دارد مثل اینکه یک عدد هسته میوه ای اگر کاشته شود و در شرایط مناسبی قرار بگیرد به جوانه و بعد بوته و بعد به درختی تبدیل می شود و هر سال یکبار ده ها و صدها عدد از همان میوه از آن حاصل می‌شود! و در صورت کاشته

شدن بعضی از هسته های حاصل شده، درختان دیگری به وجود خواهد آمد و سرانجام و بعد از گذشتن چند سال احتمال دارد آن یک عدد هسته میوه اولی مجموعاً به ده ها درخت میوه تبدیل شود و هزاران عدد میوه از آنها حاصل شود و همچنین آن درختان سبب بهره برداری های دیگری قرار بگیرند. این تحول و این تغییرات از ناحیه «حیات نباتی» است که زمینه آن در آن یک عدد هسته میوه قرار گرفته بود و وقت کاشته شدن و در شرایط مناسب آب و هوایی در آن دمیده شده یا فعال شده است! اما طبعاً یک قطعه سنگ رشد نمی کند و قطعات جدیدی از آن و جنس آن تولید نمی شود. پس در اشیائی بنام گیاه و درخت خواصی وجود دارد که جمادات فاقد آن خواص هستند. و آن خاصیت عبارت است از رشد و تکثیر.

همچنین در موجوداتی بنام جاندار خواصی وجود دارد که جمادات و نباتات فاقد آن هستند مثل حرکت ارادی! یعنی یک اسب و یک گوسفند اگر گرسنه و تشنه شدند، میروند سراغ آب و نیاز خود را برطرف می کنند، اما برای گیاهان و درختان چنین امکانی وجود ندارد و آن ها نمی توانند نیاز خود به آب را با حرکت و طی مسافتی و رسیدن به منبع آب برطرف کنند. یا درختان بزرگ و تنومند نمی توانند از شاخه ها و نهال های ضعیف تازه به وجود آمده حفاظت کنند و مانع از بین رفتن و یا آسیب دیدن آنها شوند، آن طوری که حیوانات از نوزاد خود حفاظت می کنند و عوامل آسیب زننده را از آنها دور می کنند و همچنین تغذیه نوزادان خود را عهده دار می شوند. این رفتارها که در جانداران دیده می شود، از ناحیه دمیده شدن «روح جانداری» است که در آنها انجام یافته و نباتات فاقد آن روح هستند. حال با این وصف یک عدد درخت زنده با هم وزن خود سنگ یا قطعه ای از درخت خشکیده یکسان و از یک نوع نخواهد بود. همچنین ارزش یک حیوان زنده با ارزش یک قطعه سنگ هم وزن خود و یا یک عدد درخت هم وزن خود یکسان نخواهد بود. بجهت اینکه در یک قطعه سنگ بر حسب ظاهر⁽¹⁾ روحی وجود ندارد و در درخت هم فقط «روح نباتی» فعال است و اما جانداران دارای «روح حیوانی» می باشند و روح حیوانی متعالی تر و ارزشمندتر از روح نباتی است.

بعد از این توضیحات و تذکرات وارد بحث در ارزش و موقعیت «روح انسانی» می شویم. طبعاً ارزش انسان از ارزش جمادات و نباتات و جانداران دیگر بیشتر است. یعنی موجودی بنام انسان دارای ارزش های وجودی خاصی است که موجب برتری او از همه جانداران و موجودات و مخلوقات دیگر خدا شده است. خدای سبحان درباره این موجود فرمود:

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَا فِي الْبُرُوجِ
وَالْبَحْرِ وَالرَّزْقَانَا مِنْ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ
عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» (الإسراء/70) در این
آیه خدای سبحان تکریم انسان و فضیلت اعطائی خود نسبت به او را
متذکر شده و انسان را موجود ارزشمندی معرفی کرده است.

حال این نکته باید مورد توجه قرار بگیرد که ارزش وجودی انسان در
مقایسه او با جمادات و نباتات و سایر جانداران به چه جهتی از
وجود او ارتباط دارد؟! آیا ارزش حقیقی انسان از آن جهت می باشد
که خدای سبحان او را از مقداری خاک و گل و آب آفریده است؟! یعنی
ارزش یک انسان معادل چند کیلو خاک و آب یا مواد غذایی می باشد؟!
طبعاً جواب این سؤالات منفی است چون انسان بطور آشکار خیلی با ارزش
تر از مقداری خاک و آب و گل یا مواد غذایی است! طبعاً ارزش
حقیقی انسان مربوط می شود به «فعل خدا» که منشأ وجود و خلقت او
می باشد نه ماده تشکیل دهنده بدن او! یعنی همچنانکه ارزش و قیمت
یک شیء ساخته شده توسط انسان اختصاص به مواد بکار رفته در
ساختمان آن ندارد و بلکه این ارزش و قیمت علاوه بر ارزش مواد بکار
رفته در ساختمان آن، به کار انجام شده و تکنولوژی و دانش فنی به
کار رفته در ساختمان آن هم مربوط می شود! بلکه گاهی ارزش کار
انجام شده و دانش فنی و تکنولوژی بکار رفته در ساختن یک شیء ده
ها و صدها و هزاران برابر ارزش مواد اولیه تشکیل دهنده آن شیء می
باشد. بعنوان مثال آیا می شود ارزش و قیمت یک هواپیمای پیشرفته و
بسیار مدرن را با قیمت چند هزار کیلو از بعضی فلزات و آلیاژها و
شیشه و پلاستیک که آن هواپیما از آنها ساخته شده، یکسان دانست؟!!

شبهه این موضوع و این نکته در ارزیابی وجود انسان هم لازم است در
نظر گرفته شود و آن اینکه ارزش حقیقی انسان از ناحیه فعل خدای
سبحان در خلقت و ربوبیت او و صفات ذات قدوس او است که این خلقت
از ناحیه آنها یعنی صفات و افعال پروردگار عالمیان - عزوجل -
به وجود آمده و ارزش های این مخلوق برتر و دارای فضائل خاص از
همان جهات استمرار می یابد.

این قدرت خدائی و صفات دیگر ذات قدوس او است که از مقداری خاک و
آب، موجودی آفریده است که ارزش های وجودی او بسیار گسترده و عظیم
و گاهی و دربارہ بعضی افراد از این نوع، فوق حد محاسبه است!

این نکته به راحتی قابل درک عادی و عمومی انسانها است که نمی شود
ارزش صفات و افعال انسانها را با ارزش مواد غذایی وارد شده در

بدن او مقایسه کرد! آیا هیچ انسان عاقلی قدرت دیدن و شنیدن و ارزش محبت و دوستی و مهربانی و ترحم و وفاداری و نودوستی و زیبائی ظاهری و باطنی یک انسان را با ارزش و قیمت چند کیلو مواد غذائی و قبل از آن با چند کیلو خاک و آب مقایسه کند و مثلاً بگوید محبتی که یک مادر نسبت به فرزندش دارد و غیرت و فداکاری و دلسوزی یک پدر نسبت به اعضاء خانواده خود و احترام یک فرزند نسبت به والدین و خدمت یک انسان فداکار نسبت به اهل وطن خود و سایر انسانها، معادل چند کیلو مواد غذائی یعنی فلان غذا و فلان میوه می باشد.

آیا می شود گفت که مثلاً فلان مقدار نان و سبزی و میوه، چه مقدار مهربانی و غیرت و محبت و جوانمردی تولید می کند؟! یا مثلاً ارزش مقداری از فلان غذا و میوه و نوشیدنی معادل چه مقدار قدرت بینائی و تفکر و قدرت بدنی مورد نیاز در جریان گردش خون در بدن انسان و سیستم تنفسی او می باشد؟!

بطور کلی در مقام تعقل واضح و روشن است ارزش اصلی وجود انسان عمدتاً و یا بطور کامل از ناحیه روحی است که خدای سبحان در بدن او ایجاد کرده و آن را در مسیر ربوبیت خود تحت نظر گرفته و قوای وجودی مورد نیاز آن را بطور مستمر به آن القاء می کند و ماده خلقتی بدن انسان تأثیر قابل توجهی در ارزش های وجودی او ندارد، بلکه این ارزش ها از ناحیه فعل خدای سبحان در خلقت او و در ربوبیت او می باشد! این ارزش ها از ناحیه «روح انسانی» است که پروردگار عالمیان به بدن موجودی بنام انسانها متصل کرده و یا در بدن او آفریده است. بطوریکه خود او بارها در کتاب آسمانی خود به این موضوع تصریح فرموده است! از جمله:

« وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأَنكِةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلَاسَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ - فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (الحجر/28-29)

این دو آیه کریمه قبلاً نوشته شد و مورد بررسی قرار گرفت و در آن بحث متذکر شدیم که ارزش اصلی وجود انسان بلحاظ این آیات از ناحیه نفخ روحی در بدن او می باشد که بعد از خلقت جسم او تحقق می یابد و آن روح را خدای سبحان بجهت ارزش و شرافتش به ذات قدّوس خود نسبت داده و فرموده: «روحی از خودم» یا «روح خودم». مراد این است که خلقت جسمانی انسان زمینه تحقق ارزشهای اصلی وجود او است، چون

فرمود وقتی او را تنظیم و تعدیل کردم و روحی از خود در او دمیدم، برای او سجده کنید.

باز خدای سبحان در کلام شریفش درباره خلقت انسان می فرماید:

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ -
ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ - ثُمَّ -
خَلَقْنَا الذُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ
مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا
الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَا لَهُ خَلْقًا آخَرَ -
فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (المؤمنون/12-14)

در این آیات جریان خلقت جسمانی انسان از گِل به نطفه و تبدیل نطفه به علقه و بعد به مضغه و بعد طی مراحل بعدی و تکمیل خلقت جسمانی او ذکر شده و می فرماید:

«سپس او را در خلقت جدیدی قرار دادیم» و سرانجام بجهت این آفرینش خود را «احسن الخالقین» خوانده است. مراد این است که این خلقت آخری و نهائی با خلقت جسمانی و مراحل مختلف آن تفاوت اساسی دارد و تفاوت آنها با خلقت جسمانی، از نوع تفاوت مراحل قبلی با یکدیگر نیست مثل تفاوت گِل با نطفه و تفاوت نطفه با علقه و...

یعنی خلقت اصلی و نهائی انسان بعد از اتصال روح مخصوص در بدن او تحقق می یابد، همان روحی که شریفترین و متعالی ترین مخلوق خدای سبحان است و او آن روح را به خودش نسبت داده و فرموده است:

«و نفخت فيه من روحي» و خود را بخاطر آفرینش آن روح و اتصال آن به بدن این مخلوق «احسن الخالقین» خوانده است.

تا اینجا بحث این مقاله مربوط می شد به خطای عظیم ابلیس (شیطان) در نظریه خودش از نظر علمی و کلامی و آن اینکه ارزش انسان و ارزش خودش را از ناحیه ماده بدنی تلقی می کرد. در حالیکه ارزش حقیقی انسان و تفاوت ارزش او با مخلوقات دیگر به بُعد روحی او مربوط می شود، یعنی روحی که خدای سبحان در بدن او قرار داده و نه ماده خلقتی انسان. به بیان دیگر ارزش حقیقی و کامل موجودی بنام «انسان» از ناحیه فعل خدای سبحان و صفات او است و نه ماده بدنی او.

اما نظریه ابلیس(شیطان) جهت جاهلانه دیگری دارد و این جهت از جهت

قبلی بسیار مهم تر و خطرناکتر است و جنبه اخلاقی دارد و آن اینکه او کمالات اعطائی پروردگار عالمیان را به خود یک مخلوق نسبت داد، یعنی اگر بر فرض نظریه او درباره ارزش وجودی خودش و همچنین درباره آدم و انسان به ماده خلقتی آنها مرتبط و متصل باشد و ارزیابی این دو موجود فقط از ناحیه ماده بدنی آنها تلقی شود، باز هم او در عملکرد خود به خطا رفته و در نتیجه گرفتار خسران عظیمی شده، چون کمالات یک موجود اعم از کمالات حقیقی یا توهمی را مستقلاً به خود آنها نسبت داده، یعنی وقتی خدای سبحان کمالاتی از نوع صفات و افعال و حتی ماده بدنی به موجودی عطا می کند، نباید آن کمالات را بطور استقلالی به مخلوق نسبت داد! یعنی مخلوقات هر کمالی را در وجود خود دارند، باید از ناحیه اعطاء خدا و از آن او بدانند و مطابق دستورات او از آنها بهره برداری کنند.

این تصور استقلال در داشتن کمالات مثل این است که فردی مهمان شخصی شده و در منزل میزبان حضور دارد و مجاز است ساعاتی و یا روزهایی در خانه میزبان سکونت کند و مثلاً آنجا غذا بخورد و اما او بعداً ادعای مالکیت کند و آن خانه را مال خودش تلقی کند! و یا فردی در جریان یک سفر اطاقی از یک هتل و مسافرخانه اجاره کند و وسائلی از خود را در آنجا قرار دهد و هر وقت جائی رفت مجدداً به همان هتل و مسافرخانه برگردد و بگوید کلید اطاق مرا بدهید و به او بگویند این کلید اطاق شما است و او چند روز بعد ادعای مالکیت کند و بگوید خودتان گفتید اطاق شما پس این اطاق مال من است!

یعنی اگر فرضاً ارزش انسان و همچنین جنّ - که ابلیس از همان نوع موجودات بود - فقط از ناحیه ماده خلقتی آنها باشد و همچنین فرضاً آتش بهتر از گِل باشد، باز او حق نافرمانی در مقابل فرمان و دستور پروردگارش را نداشت و لازم بود آن فرمان را بدون توجه به علت و حکمت آن و صرفاً بجهت اینکه پروردگارش به او دستور داده است، انجام دهد! همان کاری که تمام ملائکه انجام دادند!

سوم: ابلیس اطلاعی از ارزش و عظمت روح دمیده شده در آدم نداشت و یا علم و اطلاع او نسبت به انسان ناقص و ناچیز بود و لذا توجه او عمدتاً و یا اختصاصاً به ماده بدنی او یعنی «گِل» معطوف شد، لذا خود را برتر از او تلقی کرد. این جریان و این نوع توجه در مورد ملائکه هم صدق می کند، بطوریکه آنها به محض اطلاع از اراده خدای سبحان خطاب به او عرض کردند:

«أَتَجْعَلُ عِبَادَكَ مِنْ دُونِهَا مُسَبِّحِينَ»

(البقرة/30) یعنی: آیا کسی را در آن [زمین] قرار می‌دهی که در آن فساد انگیزد و خون‌ها بریزد؟! و خدای متعال در جواب آنها فرمود:

«إِنِّي لَأَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» یعنی: من می‌دانم آنچه را شما نمی‌دانید. یعنی خدای علیم حکیم نظر ملائکه را درباره آدم به طور کامل و به طور کلی رد نکرد، به جهت اینکه نظریه ملائکه درباره انسان کاملاً نادرست و غیر واقعی نبود، بلکه آن نظریه ناقص بود به طوری که قبلاً به آن اشاره ای شد و آنها نمی‌توانستند ارزش و کارائی روحی را که خدای علیم حکیم آفرید و آن را به بدن انسان متصل کرد، شناسائی کنند و به عظمت آن پی ببرند. یعنی چنین علمی را آنها نداشتند و به آنها تعلیم نشده بود.

ابلیس هم نهایتاً و حداکثر یکی از همان ملائکه بود و یا در مقام و مرتبه آنها قرار داشت! پس وقتی ملائکه نتوانستند- قبل از تعلیم خدای سبحان- به تمامی وجود انسان و همه کمالات او پی ببرند، و نظریه ناقصی درباره ارزش وجودی انسان ابراز کردند، بنابراین ابلیس هم نسبت به انسان همان نظریه ناقص و آمیخته به جهل را داشت! و این مطلب خلاف انتظار و شگفت آور نیست! چون او نهایتاً یکی از ملائکه بود و یا در سطح و ردیف و مرتبه آنها قرار داشت. یعنی وقتی ملائکه قبل از تعلیم خدا و آشکار شدن کمالات وجودی آدم و انسان نتوانستند علم کامل نسبت به او پیدا کنند، طبعاً ابلیس هم که حداکثر یکی از آنها بود، واجد علم کامل نسبت به او نمی‌توانست باشد.

چهارم: انسان‌ها نیاز قطعی و اجتناب‌ناپذیری به شناسائی حقیقت وجود خود دارند. و عدم شناسائی همین موجود برتر و دارای فضائل عظیم مصیبت‌ها و گرفتاری‌های زیادی برای او به وجود آورده است، و افراد زیادی از آنها را از رسیدن به مدارج عالی کمال نوعی و شخصی باز داشته است و بلکه تبدیل به موجودی بسیار خطرناک و تبه‌کار و ظالم کرده است که قطعاً مراد از خلقت او رسیدن به این مراحل نبوده است. انسان صفات و روحیات آشکار و پنهانی دارد و علم ناقص به این صفات و روحیات بلاهای عظیمی برای او به وجود می‌آورد. انسان نیاز مبرمی به شناسائی خود و دیگران دارد، یعنی هم با وجود خود و قوای مختلف و صفات وجود خودش به طور دائم سر و کار دارد و هم با صفات و افعال دیگر انسانها که لازم است با آنها زندگی کند و به طور دائمی بین خود او و دیگران ارتباط‌های گوناگونی برقرار خواهد بود. مثلاً انسان باید بداند که در حال خشم و عصبانیت چه کارهایی از او سر خواهد زد و چه رفتارها و اخلاقی از

او بروز خواهد کرد؟ و به طور کلی او چه مقدار فشار روحی و یا خوشحالی و یا اندوه و یا قدرت اجتماعی را می تواند تحمل کند و یا چه مقدار از رفتارهای دیگران در حالات مختلف، نخواهد توانست او را از اعتدال و تعقل و رفتارهای حساب شده، خارج کند و برای او قابل تحمل باشد! این موضوع جهات بسیار مهم اخلاقی و علمی و عقیدتی دارد که بخواست خدا در بخش های بعدی متذکر آن ها خواهیم شد.

ما بحث در این زمینه و ارزش های وجودی انسان را به بخش های بعدی موکول می کنیم و در ادامه این بحث و در بخش بعدی به توضیحاتی درباره نظریه ابلیس درباره خودش خواهیم پرداخت. (إن شاء الله تعالی)

الیاس کلانتری

1398/5/9

پاورقی:

1- از بعضی تحقیقات علمی و از آیات قرآن مجید بر می آید که همه اشیاء حتی جمادات دارای نوعی شعور هستند، اما فرصت ورود در این بحث فعلاً در اختیار ما نیست.